

## واگرایی و همگرایی فارسی زبان ها

گفت- و-گویی شهزاده سمرقندی با داریوش آشوری

استاد داریوش آشوری نویسنده، مترجم و زبان شناس ایرانی مقیم فرانسه است. درباره‌ی استاد آشوری در ویکی‌پدیا آورده شده: «آشوری در قلمرو علوم اجتماعی و فلسفه‌ی مدرن به توسعه‌ی زبان فارسی از نظر دامنه‌ی واژگان و بهبود سبک نگارش یاری فراوان کرده است. آشوری در آثار خود واژگان نو-ترکیبی چون گفتمان، همه‌پرسی، آرمانشهر، رهیافت، هرزه‌نگاری، درس گفتار و مانند آن را به کاربرد که معادلی برای آن در زبان فارسی وجود نداشت».

بار اول استاد آشوری را در لندن دیدم. کتاب *چنین گفت زرتشت* را با امضای خود برای ام هدیه کرد. کتابی که شیوایی و گیرایی زبان آن مرا به حیرت آورد. آن هم زمانی که تازه از سمرقند آمده بودم؛ جایی که زبان زخمی و چاک چاک شده‌ی فارسی با سختی دل می‌زند تا زنده بماند.

حالا که سخن از زبان فارسی می‌رود، شنیدن نظرات استاد آشوری شاید واجب‌تر از همه باشد؛ شنیدن برداشت‌های استاد از وضعیت سه شاخه‌ی زبان فارسی و راه‌حل‌های پیوند این سه شاخه از زبان خود او ارزشی دیگر دارد.

د.آ.: زبان فارسی، دری یا تاجیکی ریشه‌اش خراسان بزرگ و یکی از گویش‌های محلی زبان ایرانی بوده که در دوران پس از اسلام، قرن سوم (هجری) به بعد، در زمان سامانیان تبدیل به زبان نوشتاری و ادبی شده است و به عنوان زبان ادبی قلمرو بزرگی را فتح کرده است. دامنه‌ی نفوذ و آفرینش آثار-اش نه فقط به خراسان بزرگ، بلکه به سراسر قلمرو ایران امروزی، افغانستان، تاجیکستان و شبه قاره‌ی هند رفته و ادبیات این زبان، به خصوص زبان شعر، میدان نفوذ بسیار فراخی پیدا کرد.

زمان درازی، حدود هزار سال، به عنوان زبان مشترک ادبی در یک منطقه‌ی پهناور جغرافیایی حضور داشته است. گویش‌های بومی و محلی در طول زمان با فاصله‌های جغرافیایی از یکدیگر دورتر می‌شوند و حتا دست‌ور زبان و ساختار آوایی آن‌ها نیز متفاوت می‌شود. تا حدی که به زبان‌های جداگانه‌ای تبدیل می‌شوند.

این زبان تا همین اواخر اعتبار خود را حفظ کرده بود. اما از نیمه‌ی قرن نوزدهم به بعد با برخورد تمدن اروپایی و شکسته شدن این حوزه‌ی فرهنگی و نوع ارتباط هر کدام از این قطعه‌های فرهنگی با تمدن اروپایی این اعتبار آسیب دید. به طور مثال، زبان فارسی ایران با زبان فرانسوی، شاخه‌ی دری افغانی با زبان انگلیسی از طریق هند و شاخه‌ی تاجیکی با زبان روسی ارتباط پیدا کردند. تمام این‌ها عوامل مهمی برای تغییر فضاهای زبانی و دور کردن آن از زبان کلاسیک بودند. در زبان ادبی مدرن مثل زبان داستان‌نویسی، رمان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی هر کدام به گویش بومی خود وابسته هستند. به طور مثال، داستان‌نویسی ایرانی بر اساس لهجه‌ی تهرانی و در افغانستان بر اساس لهجه‌ی کابل و هرات است. در نتیجه ادبیات‌شان برای یکدیگر به اندازه‌ی ادبیات نوشتاری کلاسیک آشنا و فهمیدنی نیست.

ش.س.: در تاجیکستان جریانی به وجود آمده که تلاش می‌کند به زبانی بنویسند که برای دیگر فارسی‌زبانان قابل فهم باشد. چرا در ایران چنین تلاشی دیده نمی‌شود؟

د.آ.: در ایران به دلیل آن که زبان فارسی زبان رسمی و زبان آموزشی ست و همچنین منابع اقتصادی دولت در پشت آن بوده است، این شاخه از زبان فارسی رشد بیش‌تری داشته و خود را بیش‌تر سازگار کرده است و الگوی آن، زبان‌های اروپایی بوده. در ابتدا زبان فرانسوی و از جنگ جهانی دوم به بعد، زبان انگلیسی الگو شده است. طبیعی ست که اهل فرهنگ در تاجیکستان و افغانستان راهنمای‌شان بیش‌تر شاخه‌ی فارسی ایرانی باشد.

ولیکن به نظر می‌رسد از سوی ایران به دو شاخه‌ی دیگر زبان فارسی توجهی نشده است. در حالی که لازم است به منابع زبانی در افغانستان و تاجیکستان که منابع بسیار مهمی هستند نیز توجه شود و این می‌تواند به رشد و تحول زبان فارسی در بستر دنیای مدرن یاری دهد. اما مجموعه‌ی شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی چنین امکانی را فراهم نکرده است.

ش.س.: شما در مقاله‌ی خود «فارسی، دری، تاجیکی» از واگرایی دوباره بین این سه شاخه‌ی زبان فارسی صحبت می‌کنید. لطفاً در این باره توضیح بیشتر بدهید.

د.آ.: در دوران واگرایی، قلمرو زبان فارسی سه قلمرو سیاسی جداگانه پیدا می‌کند: ایران کنونی، افغانستان و تاجیکستان. مرزهای شان به روی هم بسته می‌شود. اما از زمانی که «دیوار آهنین» کشیده شد و نظام شوروی حاکم شد، خود-به-خود این روابط قطع شد و تنها راه ارتباط شاخه‌ی تاجیکی با فرهنگ و تمدن مدرن زبان روسی بود. اساساً آن‌ها هیچ اطلاع و خبری از آن چه در ایران و افغانستان می‌گذشت، نداشتند. افغان‌ها هم به دلیل حاکمیت پشتون‌ها که خیلی بر روی هویت افغانی و زبان پشتو تکیه می‌کردند، سعی داشتند که اجازه ندهند زبان فارسی مدرن ایران در آن جا نفوذ کند. در نتیجه یک دوران واگرایی پیش آمد و اگر ادامه پیدا می‌کرد به جدایی کامل این سه شاخه می‌انجامید. اما باز شدن نسبی این سه منطقه باعث داد-و-ستد فرهنگی شده است تا شاخه‌ی ایرانی بتواند دست‌آوردهای اش را به دو شاخه‌ی دیگر عرضه کند.

در مورد شاخه‌ی افغانی مشکل زیادی نیست؛ به دلیل آن که خط یکی است. اما در مورد شاخه‌ی تاجیکی مسأله‌ی اصلی تفاوت خط (زبان نگاره) است. زبان نگاره‌ی سیریلیک برای فارسی زبان‌های دیگر قابل فهم نیست. همچنین خط زبان فارسی کهن را دیگر در تاجیکستان نمی‌شناسند.

در ابتدا شور و هیجان برای نزدیکی به ایران زیاد بود. اما عوامل اقتصادی و به ویژه عوامل سیاسی مانع از آن شدند که این حرکت رشد طبیعی داشته باشد. از جمله جمهوری اسلامی (ایران) که می‌خواهد تبلیغات اسلامی و شیعی کند و در افغانستان پشتون‌ها که در مقابل نفوذ فارسی ایرانی مقاومت می‌کنند.

به هر حال اکنون روند پیچیده‌ای در جریان است و گاهی واگرایی و گاهی همگرایی است. ولی به طور کل روند همگرایی بیش تر است. به دلیل آن که رسانه‌های بی‌مرز مانند رادیو، تلویزیون در انتقال زبان و میراث زبانی نقش بسیار مهمی دارند.

ش.س.: در تاجیکستان بعد از فروپاشی شوروی اصطلاحاتی که در آن زمان روسی بود، با معادل‌های رایج در ایران جایگزین شد که این جریان ادامه دارد و باعث شده است که زبان فارسی تاجیکی به زبان فارسی ایرانی نزدیک شود.

شما به عنوان یک زبان‌شناس باور دارید روزی معیار زبان در این سه شاخه‌ی فارسی یکی شود و آیا نیازی به این امر هست؟

د.آ.: زبان آلمانی در آلمان، اُتریش و بخش عمده‌ای از سوئیس زبان رسمی ست؛ ولی در قلمرو این زبان دیالکت‌های مختلف وجود دارد. مانند آلمانی سوئیسی که از نظر گرامری (دستوری) کاملاً یک زبان دیگر است. اما آن چه این اشتراک را حفظ کرده، زبان نوشتاری آلمانی ست که به آن «هوخ دویچ» (Hochdeutsch) می‌گویند و زبان رسمی و مشترک ادبی بین این کشورها ست و روزنامه‌ها و نویسندگان این کشورها به این زبان نوشتاری مشترک می‌نویسند.

همچنان که در بین اعراب یک زبان مشترک ادبی و نوشتاری علاوه بر گویش‌های مختلف وجود دارد. اما در حوزه‌ی زبان فارسی ایجاد این اشتراک به دلیل دوره‌ی واگرایی که وجود داشته بسیار مشکل است. اگرچه می‌توانند به هم نزدیک شوند، اما به نظر نمی‌آید که مانند زبان انگلیسی یا آلمانی قلمرو بزرگ نفوذی از نظر نوشتاری بتواند ایجاد کند.

نویسندگان افغان در حوزه‌ی ادبیات و علوم انسانی به زبان نوشتاری ادبی ایران نزدیک هستند و آن چه روشنفکران ایران در طول پنجاه سال پرورش داده اند، در افغانستان نفوذ زیاد کرده است. بنا بر این، مقالات ادبی یا تجلیل اجتماعی-سیاسی را تقریباً به زبان مشترک می‌نویسند. در این میان نقش رسانه‌های بدون مرز مانند اینترنت خیلی مهم است. اما در بین ایران و تاجیکستان مسأله‌ی خط، مشکل بزرگی ست.

ش.س.: در تاجیکستان همچنان تلاش می‌کنند هرچند با خط سیریلیک، زبان رسانه‌ای را به زبان رسانه‌ای ایران نزدیک کنند. همچنین به کاربرد کلمات عربی در ایران به تاجیکان کمک کرد که متن فارسی را بهتر بفهمند؛ زیرا مشکل تاجیک‌ها زبان عربی ست. اما شما روشن نگفتید که آیا نیاز به چنین معیار مشترکی برای این سه شاخه‌ی زبان فارسی وجود دارد؟

د.آ.: نیاز بر اساس آن است که جامعه‌ای کمبود را حس کند. نیاز به توسعه‌ی زبان بر اساس نیازهای دنیای مدرن در حوزه‌ی علوم، تکنولوژی، علوم انسانی، ادبیات و غیره باعث شده هر سه شاخه‌ی زبان فارسی در صد سال اخیر تحولات مهمی را طی کند.

اما متأسفانه به دلیل مسائل سیاسی که این سه کشور را از هم دور می‌کند، به دولت‌ها نمی‌توان امیدي داشت؛ مگر آن که اهل فرهنگ و قلم سه کشور به هم نزدیک شوند و هم‌اندیشی کنند که نیازمند منابع مالی است. این مسأله پیچیده است و هم ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دارد.

این که یک معیار مشترک به وجود بیاید، در شرایط کنونی بعید به نظر می‌رسد. اما این که شاخه‌ي دري افغانی و تاجیکی از نظر زبان نوشتاری به شاخه‌ي ایرانی نزدیک شوند، روندی است که ادامه دارد و شاید در درازمدت یک معیار مشترکِ زبانی به وجود بیاورد.

\*چاپ شده در فصلنامه‌ي «زبانِ پارسی» (شماره‌ي چهارم)، زمستان ۱۳۹۲.